

امام مهدی علیه السلام

امتحان الهی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام مهدی علیه السلام امتحان الهی

نویسنده:

محمد حسین صفاخواه

ناشر چاپی:

کتابچی

فهرست

۵	فهرست
۷	امام مهدی علیه السلام امتحان الهی
۷	مشخصات کتاب
۷	اهداء
۷	سخن ناشر
۸	طلیعه
۸	امام مهدی امتحان الهی
۸	اول
۸	دوم
۸	سوم
۹	چهارم
۹	پنجم
۹	ششم
۹	هفتم
۱۰	هشتم
۱۰	نهم
۱۰	دهم
۱۱	پاورقی
۱۱	احادیث درباره ابتلاء و بلاء
۱۱	احادیث درباره ابتلاء و بلاء
۱۱	اول
۱۱	دوم
۱۲	سوم

۱۳ چهارم

۱۳ پنجم

۱۴ ششم

۱۵ هفتم

۱۶ هشتم

۲۴ پاورقی

مشخصات کتاب

سرشناسه: صفاخواه محمدحسین عنوان و نام پدید آور: امام مهدی علیه السلام امتحان الهی محمدحسین صفاخواه مشخصات نشر: تهران کتابچی ۱۳۷۶. مشخصات ظاهری: ص ۹۱ شابک: ۹۶۴-۶۰۰-۰۸-۸بها: ۳۱۳۰ریال؛ ۹۶۴-۶۰۰-۰۸-۸بها: ۳۱۳۰ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرستنویسی قبلی یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع: امتحان الهی موضوع: صبر (اخلاق اسلامی موضوع: مهدویت رده بندی کنگره: BP۲۲۵/ص ۷الف ۸ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۴ شماره کتابشناسی ملی: م ۳۲۸۸-۷۶

اهداء

پیشگاه آن منتظر منتظر، که دیده مردم در انتظار آن مردم دیده به دل است به امید روزی این انتظار به سر رسد انهم یرونه بعیدا و نراه قریبا اللهم عجل فرجه السلام علیکم یا اهل بیت النبوه انتم الصراط الاقوم و شهداء دار الفناء و شفعاء دار البقاء و البار المبتلی به الناس من اتاکم و من لم یاتکم هلک یا الی الله تدعون و علیه تدلون سلام بر شما کی اهل بیت نبوت شما سلام پاینده حقید، و گواهانی.... و شفیعان که آخرت.... و بابی که تمامی مردمان بدان آزموده می شوند هر که نزد شما آمد نجات یافت و هر که از شما دوری گیرند به هلاکت رسید بندگان سلا به سوی خدا می خوانید و بسوی حضرتش رهنمون می شوید امام هادی علیه السلام - زیارت جامعه کبیره [صفحه ۴]

سخن ناشر

بسم الله الرحمن الرحيم امام حسن عسکری صلوات الله علیه، در ضمن حدیثی در شان فرزند برومند خود حضرت مهدی منتظر عجل الله تعالی فرجه فرمود: و الله لیغین غیبه لا- ینجو فیها من الهلکه الا من ثبته الله عز و جل علی القول بامامته و وفقه فیها للدعاء بتعجیل فرجه (کمال الدین صدوق، ج ۲ ص ۳۸۴، باب ۳۸) به خدا سوگند، (حضرت مهدی علیه السلام) حتما و قطعا غیبتی می گزیند که در این غیبت، هیچ کس از هلاکت نجات نمی یابد، مگر آن کس که خدای عز و جل، او را بر قول به امامت ایشان (حضرت مهدی علیه السلام) ثابت بدارد، و به دعای بر تعجیل فرج حضرتش موفق بدارد. ابوالصلت هروی می گوید: از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: رحم الله عبدا احیی امرنا خدا رحمت آورد بر بنده ای که امر ما را احیاء کند. گفتم: چگونه امر شما احیاء می شود؟ فرمود: علوم ما را فراگیرد، و به مردم بیاموزد، زیرا که مردم اگر زیبایی های کلام ما را بدانند، از ما پیروی می کنند. (بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۰، حدیث ۱۳) (معرفت به امام زمان صلوات الله علیه، وظیفه فرد فرد شیعیان و دوستان آن [صفحه ۵] بزرگوار است. اگر این معرفت نباشد، زندگی انسان زندگی در حیرت است و مرگ او، مرگ جاهلی. در زمان غیبت، یاد حضرت بقیه الله ارواحنا فدا، انتظار او، ایمان به او، و یقین به ظهور حضرتش، بالاترین تکلیف الهی است که خدای تعالی برای شیعه معین ساخته است. مقدمه همه این وظایف، معرفت به آن امام همام است که این نعمت و موهبت الهی، هر چه بیشتر نصیب انسان گردد، نورانیت او بیشتر می شود. انتشارات کتابچی نیز با استعانت از حضرت باری تعالی عز اسمه و به یاد حجت معبود، امام موعود عجل الله تعالی فرجه، کتبی را که از احادیث نورانی خاندان نور علیهم السلام اقتباس شده، به منتظران حضرتش تقدیم می دارد. خوانندگان گرامی را به دقت در این سطور و کلمات نورانی فرا می خوانیم، و امیدواریم این دقت و تعمق، مقدمه ایمان گسترده تر و عمل خالص تر گردد، و خدای تعالی با تعجیل در فرج حضرتش بر عموم منتظران منت نهد.

امیدواریم تلاش تمامی دست اندرکاران چاپ و نشر این کتاب مورد قبول حضرت حجت صلوات الله و سلام علیه و عجل الله تعالی فرجه الشریف واقع شده و مشمول دعای خیر حضرتش قرار گیرند. آمین یا رب العالمین سید علی کتابچی [صفحه ۷]

طلیعه

بلاء و ابتلاء در نظام تشریح الهی چیست؟ چرا خداوند بندگان مقرب خود را به بلاء مبتلا می سازد؟ درباره ی پاسخ این سئوالات اندیشمندان سخنها گفته و کتابها نوشته اند. لیکن از آنجا که ایشان بر پندار خود تکیه کرده و اوهام خود را، واقعیت پنداشته و مجاز را حقیقت انگاشته؛ و بر این اساس، مقدمات ذهنی خود را نظمی بخشیده و آنها را به رشته ی تحریر در آورده و مراجعه ی به صاحبان طریقت حقیقی و حاملان شریعت را بر خود سبک انگاشته اند، بر خطا رفته و اندیشه های [صفحه ۸] ناصواب خود را بر پیکره ی اذهان مردم تزریق نموده اند و بر وهم خود، هم خود و هم مردمان را از سیراب شدن از سرچشمه های نور محروم نموده اند. باری، برای توضیح و تبیین این موضوع، به سراغ گلوآژه های نور می رویم که از ستارگان پرفروغ آسمان ولایت تراوش نموده، و برای رساندن مقصود، از سیراب شدگان سرچشمه ی غنی وحی، مدد می گیریم. امید است که این نوشتار، مقبول موعود انبیاء، و سلاله پاکان پاک نهاد، امام عصر روحی و ارواح العالمین لثراب مقدمه الفداء واقع گردد. و السلام علی عباد الله الصالحین میلاد مسعود خاتم الوصیین و خاتم الائمة امام مهدی علیه السلام تهران - محمد حسین صفاخواه دی ماه ۱۳۷۵ - شعبان المعظم ۱۴۱۷ [صفحه ۹]

امام مهدی امتحان الهی

اول

محمد الحمیری عن أبیه، عن ابن یزید، عن حماد بن عیسی عن ابراهیم بن عمر الیمانی، عن رجل، عن أبی جعفر علیه السلام أنه قال: لتمحصن یا معشر الشیعة شیعة آل محمد کمخیز الکحل فی العین لأن صاحب الکحل یعلم متى یقع فی العین، و لا- یعلم متى یدهب، فیصبح أحدکم و هو یری أنه علی شریعة من أمرنا فیمسی و قد خرج منها، و یمسی و هو علی شریعة من أمرنا فیصبح و قد خرج منها. امام باقر علیه السلام فرمود: ای شیعیان آل محمد - صلی الله علیه و آله -! یقیناً ناخالص های شما از شما جدا خواهند شد. همچون سرمه در چشم که سرمه کش می داند چه زمان سرمه در چشم [صفحه ۱۰] می رود، اما نمی داند کی از چشم می رود. ناخالص های شما هم صبح می کنند در حالی که بر امیری از ولایت ما گام بر می دارند. و غروب می کنند، در حالی که از آن بیرون رفته اند. و (بالعکس) شامگاهان در مسیری از ولایت مایند و صبح می کنند در حالی که از آن خارج شده اند. [۱].

دوم

عبد الواحد بن عبدالله، عن محمد بن جعفر، عن ابن أبی الخطاب عن محمد بن سنان، عن أبی الجارود، عن أبی جعفر علیه السلام أنه سمعه یقول: لا تزالون منتظرون حتی تکنونوا کالمعز المهزولة التي لا یبالی الجازر أین یضع یده منها، لیس لکم شرف تشرفونه، و لا سند تسندون الیه امورکم. [صفحه ۱۱] امام باقر علیه السلام فرمودند: شما (شیعیان) آنقدر انتظار خواهید کشید تا همچون بزى که در حال جان دادن باشد بشوید، برای قصاب فرق نمی کند که کجای بز مریض و نحیف را بگیرد! برای شما هیچ کدام مقامی نخواهد ماند که از آن بالا روید و یا تکیه گاهی که در کارهای خود به او تکیه کنید! [۲].

سوم

عن علي، عن أبيه، عن محمد بن الفضل، عن أبيه، عن منصور قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: يا منصور! ان هذا الأمر لا يأتيكم الا بعد اياس لا- والله حتى تميزوا، لا- والله حتى تمحصوا، لا والله حتى يشقى من يشقى، و يسعد من يسعد. امام صادق عليه السلام خطاب به منصور صيقل: اي منصور! امر فرج اتفاق نخواهد افتاد مگر آنکه سخت مأيوس شوید. بلکه - قسم به خدا - که تا خوب و [صفحه ۱۲] بد شما از یکدیگر جدا شوید نه، بلکه به خدا قسم، تا اینکه همگی شما امتحان شوید، نه بلکه به خدا قسم تا آنگاه، که شقی شود آنکه شقی است و سعید گردد آنکه سعید است. [۳].

چهارم

الغضائری، عن الزوفری، عن أحمد بن ادریس، عن ابن قتیبه، عن ابن شاذان، عن ابن ابی نجران، عن محمد بن منصور عن ابيه قال: کنا عند ابی عبد الله جماعه نتحدث فالتفت الينا فقال: فی ای شیء اُنتم؟ أيهاة أيهاة لا والله لا يكون ما تمدون اليه أعینکم حتی تغربلوا، لا والله لا يكون ما تمدون اليه أعینکم حتی تمیزوا، لا والله لا يكون ما تمدون اليه أعینکم الا بعد اياس، لا والله لا يكون ما تمدون اليه أعینکم حتی يشقى من شقی، و يسعد من سعد. [صفحه ۱۳] منصور صيقل گوید: گروهی بودیم نزد امام صادق علیه السلام نشسته و حدیث می گفتیم امام رو به ما کرد و فرمود: در چه موضوعی با یکدیگر بحث می کردید؟ نه، نه به خدا قسم آنچه که چشمهایتان را به سویس دوخته اید (کنایه از انتظار فرج آل محمد است) اتفاق نمی افتد تا آنکه همگی شما غربال شوید، نه به خدا قسم آنچه که دیده را به سویس دوخته اید واقع نمی شود، تا آنگاه که خوب و بد شما از یکدیگر جدا شوید. نه، به خدا قسم آنچه انتظارش را می کشید جز بعد از نومییدی واقع نشود، نه، به خدا قسم آنچه به انتظار آن چشم دوخته اید اتفاق نیفتد تا بدبخت، بدبخت شود و خوشبخت به سعادت برسد. [۴].

پنجم

سعد بن عبد الله، عن الحسين بن عيسى العلوی، عن أبيه، عن جده، عن علي بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر قال: [صفحه ۱۴] اذا فقد الخامس من ولد السابع من الأئمة فالله الله في أديانكم لا يزيلنكم عنها أحد. یا بنی انه لا بد لصاحب هذا الأمر من غيبه، حتی يرجع عن هذا الأمر من كان يقول به، انما هي محنة من الله امتحن الله بها خلقه. امام کاظم علیه السلام فرمود: وقتی که پنجمین فرزند از هفتمین امام، غایب شود پس بر شما باد بر شما باد به دین هایتان که احدی آن را از شما زایل نکند. فرزندانم حتما برای صاحب الامر غیبتی است تا هر کس قائل به امامت است از آن برگردد، به تحقیق که آن آزمایشی است از جانب خداوند که خلقش را به آن امتحان کند. [۵].

ششم

روی عن جابر الجعفی قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: متى يكون فرجكم؟ فقال: هیهاة لا يكون فرجنا حتی تغربلوا ثم تغربلوا ثم تغربلوا یقولها ثلاثا حتی یذهب الکرد و یبقی الصفو. [صفحه ۱۵] جابر: به امام باقر عرض کردم: گشایش امر شما چه زمان واقع شود؟ فرمود: هیهاة، هیهاة، فرج و گشایش ما صورت نگیرد تا آنکه همه ی شما غربال شوید، همه غربال شوید، همه غربال شوید - سه بار فرمودند - تا ناصافی ها بروند و خالص ها باقی بمانند. [۶].

هفتم

علی بن أحمد، عن عبید الله بن موسی، عن موسی بن محمد، عن أحمد بن أبی أحمد، عن ابراهیم بن هلیل قال: قلت لأبی الحسن علیه السلام: جعلت فداک مات أبی علی هذا الأمر و قد بلغت من السنین ما قد تری، أموت و لا تخبرنی بشیء؟ فقال: یا أبا اسحاق أنت تعجل، فقلت: ای و الله أعجل و مالی لا أعجل و قد [صفحه ۱۶] بلغت من السن ما تری؟ فقال: أما و الله یا با اسحاق ما یکون ذلک، حتی تمیزوا و تمحصوا، و حتی لا- یبقی منکم الا الأقل ثم صعر کفه. ابراهیم بن هلیل: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، پدرم بر این امر (امامت و فرج آل محمد) مرد و من هم به این سن و سال کهولت رسیده ام که می بینی! (می ترسم) بمیرم و هیچ خبری به من ندهی؟ - امام علیه السلام: ای ابا اسحاق عجله داری؟ - بله و الله عجله دارم. چگونه تعجیل نکنم در حالی که به این سن و سال رسیده ام که می بینی؟! - اما ای ابا اسحاق به خدا قسم این امر اتفاق نخواهد افتاد مگر آنکه خوب و بد همگی شما از هم جدا شوید و همگی امتحان شوید تا جز گروهی اندک از شما نماند، - آنگاه دستش را به سمت جمعیت کشاند و بالا برد - [صفحه ۱۷] [کنایه از آنکه این همه جمعیت، کم خواهند شد] [۷].

هشتم

علی بن أحمد، عن عبید الله بن موسی، عن محمد بن الحسین، عن صفوان بن یحیی قال: أبو الحسن الرضا علیه السلام: و الله ما یکون ما تمدون أعینکم الیه حتی تمحصوا و تمیزوا، و حتی لا- یبقی منکم الا- الأندر فالأندر. امام رضا علیه السلام: به خدا قسم، آنچه چشمهایتان را به آن دوخته اید واقع نمی شود مگر بعد از آزمایش و جدائی شما از یکدیگر، و تا آنجا که جز تعداد بسیار کمی از شما شیعیان باقی نماند. [۸]. [صفحه ۱۸]

نهم

الکلینی عن علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس عن سلیمان بن صالح رفعه الی أبی جعفر الباقر علیه السلام قال: قال لی: ان حدیثکم هذا لتشمئز منه القلوب قلوب الرجال، فانذبوا الیهم نبذا فمن أقر به فزیدوه، و من أنکره فذروه، انه لا بد من أن تكون فتنه یسقط فیها کل بطانته و ولیجه حتی یسقط فیها من یشق الشعرة بشعرتین حتی لا یبقی الا نحن و شیعتنا. راوی گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود: گفتار شما (شیعیان) دلهای مردم (نااهل) را ناخوش آید، احادیثی را بر آنها عرضه کنید اگر پذیرا بودند زیادترش کنید و هر کس منکر بود رهایش کنید زیرا که یقیناً فتنه ای به سراغ شما خواهد آمد که هر دوست و همراهی را از بین ببرد تا آنکه حتی اگر بر یک مو وارد شود آن را به دو مو تبدیل کند، در این فتنه جز ما و شیعیان (خالص) ما باقی نخواهند ماند. [۹]. [صفحه ۱۹]

دهم

ابن عقده، عن جعفر بن عبد الله المحمدي، عن التفلیسی، عن السمندی عن جعفر بن محمد، عن أبیه علیه السلام أنه قال: المؤمنون یبتلون ثم یمیزهم الله عنده، أن الله لم یؤمن المؤمنین من بلاء الدنیا و مرآئها، و لکنه آمنهم من العمی و الشقا فی الآخرة، ثم قال: کان الحسین بن علی علیه السلام یضع قتلاه بعضهم علی بعض ثم یقول: قتلانا قتلی النبین و آل النبین. امام محمد باقر علیه السلام: همه ی مؤمنان مورد ابتلا و آزمایش واقع شوند تا آنکه اهل ایمان جدا شوند، آری خداوند مؤمنین را از بلای دنیا و سختی های آن ایمن نکرده، او آنها را از کوری و شقاوت در آخرت در امان نگهداشته است. [صفحه ۲۰] سپس فرمود: حضرت سید الشهداء بعضی کشتگان (عاشورا) را بر بعضی دیگر قرار داده و فرمود: کشتگان ما کشته شدگان پیامبران و خانواده ی پیامبرانند. [۱۰].

[صفحه ۲۱]

[۱] بحارالانوار ۱۰۱:۵۲ ح ۲. [۲] بحارالانوار ۱۱۰:۲۵ ح ۱۵. [۳] بحارالانوار ۱۱۱:۵۲ ح ۲۰. [۴] بحارالانوار ۱۱۲:۵۲ ح ۲۳. [۵] بحارالانوار ۱۱۳:۵۲ ح ۲۶. [۶] بحارالانوار ۱۱۳:۵۲ ح ۲۸. [۷] بحارالانوار ۱۱۳:۵۲ ح ۲۹. [۸] بحارالانوار ۱۱۴:۵۲ ح ۳۰. [۹] بحارالانوار ۱۱۰۵:۵۲ ح ۳۶. [۱۰] بحارالانوار ۱۱۷:۵۲ ح ۳۹.

احادیث درباره ابتلاء و بلاء

احادیث درباره ابتلاء و بلاء

برای فهم بیشتر از معنای ابتلاء و بلاء، به احادیث دیگر نیز مراجعه می کنیم تا از اقیانوس موج دست پروردگار وحی الهی بیشتر سیراب شویم: [صفحه ۲۲]

اول

شیخ صدوق، از امام صادق علیه السلام روایت می کند: ما من قبض و لا بسط الا والله فيه المن او الابتلاء [۱]. مرحوم مجلسی در بیان حدیث می نویسد: «شاید بتوان گفت که: قبض و بسط در رزق، به گشایش و تنگدستی است، در جان به شادی و اندوه، در بدن به تندرستی و بیماری، در عمل به توفیق و عدم آن، در خلق به آراستی و آلودگی، در دعاء به اجابت و عدم آن، و در احکام به رخصت در برخی از احکام، و نهی از برخی دیگر است». [۲]. این حدیث، شاید بیان آیه ی شریفه باشد که فرمود: [صفحه ۲۳] الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا- (ملک: ۲). تمام عرصه ی زندگی، میدان بلاء و ابتلاء است. حال، در این ابتلاء آنکه به وظیفه ی خود عمل می کند، توفیق الهی شامل حال او شده، و خدای منان را - به این فضل - بر او منتی است. و آنکه به سوء اختیار خود، در ابتلاء، کاری خدا پسند نکند، خود پاسخگوی عمل خویش است. «و ما ربک بظلام للعبید». و گرنه، دنیا - به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام - «دار البلیه» است. [۳]. امام رضا علیه السلام ذیل آیه ی شریفه ی «لیبلوکم ایکم احسن عملا» فرمود: [صفحه ۲۴] «خدای عز و جل، آفریدگان خود را به تکلیف طاعت و عبادت خود می آزماید، نه بر سیل امتحان و تجربه، زیرا که حضرت او همواره بر هر چیز دانا بوده است.» (توحید: ۳۲۰) همچنین در روایت مسند صدوق از امام صادق علیه السلام آمده است: «ابتلاء دو گونه است: یکی بر خدای تعالی محال است و دیگری جایز. آنچه محال است، امتحان خداست تا بداند روزگار چه چیزی را در زندگی بنده اش پدید می آورد، و این بر خدا جایز نیست. و اما آنچه جایز است، آنکه او را می آزماید تا در مسئله ی مورد ابتلاء صبر کند. آنگاه آنچه عطا به او می دهد، بر سبیل استحقاق باشد، و از سویی، بنده ای دیگر در کار این بنده بنگرد و از او پیروی کند...» [۴]. [صفحه ۲۵]

دوم

در این خوان گسترده ی ابتلاء، نعمت های الهی، بیش از همه، نصیب پیامبران الهی و اوصیای آنها - علیه السلام - شده، و سپس مؤمنان، به ترتیب درجه ی ایمان خود، از این نعمت ها بهره مندند. و طبعاً «ابتلاء» در آنها بیشتر است. سئل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: من اشد الناس بلاء فی الدنيا؟ فقال: النبیون، ثم الأمثال فالأمثال. و یتلی المؤمن علی قدر ایمانه و حسن عمله. فمن صح ایمانه و حسن عمله اشد بلاؤه. و من سخط ایمانه و ضعف عمله، قل بلاؤه. [۵].

طبیعی است که بعضی از امتحانات، ویژه ی انبیاء و اوصیاء آنها - علیهم السلام - باشد. [صفحه ۲۶] عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال: ان الانبیاء و اولاد الانبیاء و اتباع الانبیاء خصوصا بثلاث خصال: السقم فی الأبدان، و خوف السلطان، و الفقر. [۶]. بسیاری از نعمت ها در بلاء است: کم من منعم علیه بالبلاء. [۷]. و در بلاء، فضیلت صبر به دست می آید. فی البلاء تحاز فضیله الصبر [۸]. و خدای سبحان با پیوستگی بلاء، بنده اش را از خواب غفلت بیدار می کند. [صفحه ۲۷] اذا رأیت الله سبحانه یتابع علیک البلاء فقد أیقظک. [۹]. و از این رو، اجر بزرگ، با بلای بزرگ همراه است. ان عظیم الأجر مقارن عظیم البلاء. فاذا احب الله سبحانه قوما ابتلاهم. [۱۰]. خدایی که پیامبران خود را بسیار دوست دارد، بلاهای سخت (آزمایش های سنگین) برای آنها پدید می آورد. این آزمایش، گاه به این است که یعقوب پیامبر را فرزندی یوسف نام بدهد، و خلعت الهی نبوت بر تن او بپوشاند، که شکر این نعمت، مایه ی ابتلای حضرت یعقوب باشد. و گاه به اینکه پدر پیر را به فراق فرزند جوانش که پیامبر است، بیازماید. [۱۱]. [صفحه ۲۸] هذا من فضل ربی لیلونی أأشکر أم اکفر. (نمل: ۴۰). و گاهی با قضیه ای که برای او پیش می آید: و لقد فتنا سلیمان و القینا علی کرسیه جسدا (ص: ۳۴). - شاهی صادق بر این کلام، بیان امام صادق علیه السلام است که یکی از حکمت های شگرف و مهم، ابتلاء انبیاء به شدائد و سختیها، هدایت بندگان و رهنمون شدن مردم به سوی خداوند و شناخت پروردگارشان است. امام صادق علیه السلام از پدرشان نقل فرمود: «ان ایوب علیه السلام ابتلی من غیر ذنب و ان الأنبیاء لا یذنبون، لأنهم معصومون، مطهرون، لا یذنبون و لا یزیغون و لا یرتکبون ذنبا، صغیرا و لا کبیرا... و هكذا یصنع الله عز و جل بجمیع من یتبلیه من انبیائه و اولیائه المکرمین علیه. و انما اجتنبه [صفحه ۲۹] الناس لفقره و ضعفه فی ظاهر أمره لجهلهم. بما له عند ربه تعالی ذکره من التأیید و الفرج. و قد قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: «اعظم الناس بلاء الانبیاء، ثم الامثل فالأمثل». و انما ابتلاه الله عز و جل بالبلاء العظیم الذی یهون معه علی جمیع الناس لثلا یدعوا له الربوبیه اذا شاهدوا ما أراد الله أن یوصله الیه من عطاء من نعمه متی شاهدوه لیستدلوا بذلك علی أن الثواب من الله تعالی ذکره علی ضریین: استحقاق و اختصاص. و لثلا یحتقروا ضعیفا لضعفه، و لا فقیرا لفقره و لا مریضا لمرضه: و لیعلموا أنه یسقم من یشاء و یشفی من یشاء، متی شاء کیف شاء بأی سبب شاء، و یجعل ذلك عبرة لمن یشاء، شقاوة لمن یشاء، سعاده لمن یشاء، و هو فی جمیع ذلك عدل فی قضائه و حکیم فی [صفحه ۳۰] افعاله، لا یفعل بعباده الا الاصلح لهم و لا قوة لهم الا به». «همانا ایوب، بدون گناه مبتلا گردید. چرا که انبیاء گناه نمی کنند و ایشان معصوم و پاکند. ایشان نه گناه می کنند و نه از راه به بیراهه منحرف شده و نه مرتکب گناه کوچک و بزرگ می شوند. ... و خدای عز و جل همه ی انبیاء و اولیائش را، اینگونه مبتلا می فرماید. و مردم که از ایوب کنار گرفته اند فقط به خاطر ظاهر فقر و ضعف او بود و نمی دانستند که او از جانب پروردگارش کمک و استعانتی دارد. و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از میان مردم، بزرگترین بلاها بر انبیاء فرود آمده است. و بعد از ایشان، هر کس که به آنان شبیه تر و شبیه تر باشد. و خدای عز و جل، ایوب - علیه السلام - را به آن بلای بزرگی که نزد مردمان خوار گردید، مبتلا فرمود؛ تا اینکه واسطه ی امور عظیم - و نعمتهای فراوانی - که از او مشاهده [صفحه ۳۱] نموده بودند، او را خدای خود نپنداشتند - و به خدای تعالی رو آورده و او را پرستند. - و دیگر آنکه باید دانسته شود آنچه که از جانب خدای تعالی به بندگان تفضل می گردد، بر دو گونه است یکی به صورت استحقاق و دیگری به صورت اختصاص و تفضل. و باید بندگان بدانند که هیچ ناتوانی را به سبب ناتوانی او، و نه هیچ بینوایی را به سبب بینوایی او، و هیچ بیماری به خاطر بیماری اش، نباید کوچک شمرد. و بدانند که خداوند، هر کس را که بخواهد، بیمار می کند و هر کس را که هر زمان و به هر کیفیت و به هر سببی که بخواهد شفا می بخشد. و این امور برای هر کس که بخواهد، باعث عبرت؛ و برای هر کس بخواهد، سبب بد انجامی و یا سعادت او خواهد گردانید. و او در قضاوتش عادل؛ و در کارهایش حکیم است و برای بندگان به جز آنچه که به صلاح حال ایشان نزدیکتر است، انجام ندهد. و بندگان نیز هیچ توانایی به جز آنچه [صفحه ۳۲] که از جانب اوست ندارند.» [۱۲].

اینک در آستانه ی امیر کائنات - علیه افضل الصلوٰه و السلام - ایستاده ایم. امامی که اوج کمال خود را در عبودیت حق تعالی می بیند، خبردار می شود که در علم الهی گذشته است که باید امتحان شود: قال الله تعالی: انه قد سبق فی علمی انه مبتلی و مبتلی به. [۱۳]. در این حال، عبودیت خود را در پیشگاه حق تعالی ابراز می دارد: فقال علی علیه السلام: انا عبد الله و فی قبضته. [۱۴]. [صفحه ۳۳] خدای سبحان نیز بر این عبودیت، مهر تأیید زده و او را به این خصلت می ستاید. پیامبر می فرماید: فقلت: یا رب انی قد بلوت خلقک، فلم أرفیهم من خلقک احدا اطوع لی من علی. فقال (الله جل جلاله): ولی یا محمد. فقلت: یا رب انی قد بلوت خلقک، فلم أر من خلقک احدا اشد حبا لی من علی بن ابی طالب. فقال (الله جل جلاله): ولی یا محمد. [۱۵]. این ابتلاء، گاه در زمانی پیش می آید که حضرتش در بیان لطف و تفضل الهی نسبت به خود، می فرماید: «لو كشف الغطاء ما ازددت یقینا» که پس از عروج به بالاترین مراحل یقین، و پس از آگاهی به درجات خود در قیامت - که در سوره ی هل اتی [صفحه ۳۴] به او خبر داده اند - باز هم شبهای خود را به ضجه زدن در پیشگاه باری تعالی و عرض خضوع و ذلت - نه برای تعلیم مردم، که برای انجام وظیفه ی خود - می گذرانند. و گاه در زمانی پیش می آید که او را از مشکلاتی که برایش پیش می آید، آگاه می سازند. و او صبر پیشه می سازد. چنانچه امام باقر علیه السلام از جابر روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطبه ای در فضائل علی علیه السلام خواند و پس از آن، خدای تعالی جبریل را به عرض سلام فرستاد، و توسط او به رسول امین فرمود: «یا محمد! ان ابن عملک مبتلی و مبتلی به، یا محمد! قل فی کل اوقاتک: الحمد لله رب العالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون» [۱۶].

پنجم

در حدیث خواندیم که امیرالمؤمنین علیه السلام، [صفحه ۳۵] خود مورد ابتلاء است (مبتلی). و مردم نیز به وسیله ی او مورد ابتلاء قرار می گیرند (مبتلی به). چنانچه در کتاب مبین الهی، در مورد فرستادگان الهی خواندیم: «فلنستلن الذین ارسل الیهم و لنستلن المرسلین». در سطور گذشته، شواهدی از عنوان اول را خواندیم. اینک شواهدی از عنوان دوم را می خوانیم. ۱- قال الله جل جلاله: انه قد سبق فی علمی انه مبتلی و مبتلی به. و لو لا علی لم يعرف اولیائی و لا اولیاء رسلی. [۱۷]. ۲- ذیل آیه «انما یبلوکم الله به و لیبینن لکم...» [۱۸]. [صفحه ۳۶] انما یبلوکم الله به، یعنی به علی بن ابی طالب علیه السلام یختبرکم، و لیبینن لکم یوم القیامه ما کنتم فیه تختلفون. [۱۹]. آیات پس از این، در تفسیر علی بن ابراهیم قمی چنین تفسیر شده است: و لو شاء الله لجعلکم امه واحده قال: علی مذهب واحد و امر واحد. و لکن یضل من یشاء - قال: یعذب بنقض العهد. و یهدی من یشاء - قال: یشیب. و لتستلن عما کنتم تعلمون. و لا تتخذوا ایمانکم دخلا بینکم - قال: هو مثل لأمیرالمؤمنین علیه السلام. فتزل قدم بعد ثبوتها - یعنی بعد مقاله النبی صلی الله علیه و آله و سلم. [صفحه ۳۷] و تذوقوا السوء بما صددمتم عن سبیل الله - یعنی عن علی علیه السلام و لکم عذاب عظیم. [۲۰]. ۳- در حدیث قدسی مفصل دارد، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از خدای تعالی درخواست می کند که تمام امت را بر ولایت علی علیه السلام گرد آورد. خدای تعالی ابا فرموده و می فرماید: یا محمد! انه المبتلی و المبتلی به، و انی جعلتکم محنه لخلقی، أمتحن بکم جمیع عبادی و خلقی فی سمائی و ارضی و ما فیهن، لأکمل الثواب لمن أطاعنی فیکم و احل عذابی و لعنتی علی من خالفنی فیکم و عصانی، و بکم أمیز الخیث من الطیب. یا محمد! و عزتی و جلالی، لولاک ما خلقت [صفحه ۳۸] آدم، و لو لا علی ما خلقت الجنه، لأننی بکم أجرى العباد یوم المعاد بالثواب و العقاب. و بعلی و بالائمه من ولده، أنتقم من اعدائی فی دار الدنیا، ثم الی المصیر للعباد فی المعاد. و أحکمکما فی جنتی و ناری، فلا یدخل الجنه لکما عدو، و لا یدخل النار لما ولی، و بذلك أقسمت علی نفسی. ای محمد! علی است آزمایش شده، و مردم به او آزمون می شوند. من شما (اهل بیت) را مایه ی امتحان

آفریدگانم قرار دادم به سبب شما تمام بندگان و مخلوقات خود را - در آسمانم و زمینم و آنچه که در آنهاست - می آزمایم، تا برای هر کس که مرا درباره ی شما اطاعت کند، ثواب را کامل گردانم. و در حق کسانی که مرا درباره ی شما مخالفت و عصیان کنند، عذاب و لعنت خود را روا دارم. و به سبب شما، خبیث را از طیب امتیاز بخشم. ای محمد! به عزت و جلال خودم سوگند، اگر نبود، [صفحه ۳۹] آدم را نمی آفریدم. و اگر علی نبود، بهشت را خلق نمی کردم. زیرا من به سبب شما، بندگان را در روز معاد، به ثواب و عقاب جزا می دهم. و به وسیله ی علی و امامان از فرزندانم، از دشمنانم در دنیا انتقام می گیرم، سپس سرانجام بندگان در روز قیامت به سوی من است. و من شما - دو تن، پیامبر و علی - را در مورد بهشت و دوزخ حاکم قرار می دهم. نه دشمن شما وارد بهشت می شود، و نه دوست شما وارد آتش. و به این حکم، بر خودم قسم یاد کرده ام. [۲۱]. اگر بخواهیم نور پاره های یاد شده را توضیح دهیم، کلام به طول می انجامد. اما بر سیل اشاره می گوئیم که در همین فقرات، توضیح بسیاری از حقایق والای ولایت را می یابیم. از جمله: - حکمت آزمایش علی علیه السلام در پیشگاه الهی. - حکمت آزمایش مردم به سبب علی علیه السلام. - پیامبر، اول مخلوق خداست. [صفحه ۴۰] - امتحان شدن به ولایت، نه تنها برای انسانهای روی زمین، بلکه برای تمام آفریدگان در تمام عوالم مقدر شده است. - لازمه ی این امتحان، شعور و اختیار تمامی آفریدگان است. - رجعت، از نوامیس آفرینش است. - پیامبر و علی - صلوات علیهما و آلهما - به حق، «قسیم الجنة و النار» هستند. - و اینانند: الباب المبتلی به الناس، من اتاهم نجی، و من لم یأتهم هلک. - و اینانند سفینه ی نوح: من رکبها نجی، و من رغب عنها هلک. - و اینانند باب حطه در میان امت. - و اینانند میزان حق و باطل، و علم در میان تمام خلق (نه فقط انسانها) در تمام عوالم (نه تنها زمین). - و حقایق دیگر، که این مقال را مجال دیگر باید. [صفحه ۴۱]

ششم

در این عنوان، توضیحی را به نقل از تعلیقات «علی و السنه» نقل می کنیم: کلمه بلاء و مشتقات آن مانند ابتلاء و مبتلی، به معنای درگیری و گرفتاری است اما نه هرگونه درگیری، بلکه آن درگیری هایی که آزمایش خداوند را دنبال داشته باشد و همراه با آزمایش باشد. در فرهنگ اسلامی این کلمه در موارد زیادی استعمال شده است و با درگیری های مختلفی خداوند متعال بندگان خود را آزموده است گاهی با داشتن نعمت خلق خود را می آزماید و به خود نعمت کلمه بلاء را اطلاق می کند و گاهی با گرفتن نعمت امتحان می کند و نداشتن نعمت را بلاء می داند و مورد امتحان قرار می دهد. در قرآن مجید این آیه را می خوانیم: «الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا» [۲۲]. [صفحه ۴۲] خداوند مرگ و زندگی را آفریده است تا شما را بیازماید که کدام یک از شما عملی نیکوتر دارید. و در جای دیگر می فرماید: «و لنبلونکم بشییء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات» [۲۳]. ما شما را می آزماییم با اشیایی همچون ترس و گرسنگی و کمبود در اموال و جانها و میوه ها. پس آزمایش در شرائط مختلف، گوناگون است. در مواردی با کمبود و نقصان می آزماید و در مواردی دارایی ها و مالکیت ها، اموال و اولاد را عوامل امتحان دانسته و می فرماید: «انما اموالکم و اولادکم فتنه» [۲۴]. اموال و اولاد شما فتنه و آزمایش می باشند. حال بینیم هدف این آزمایش چیست؟ [صفحه ۴۳] با توجهی مختصر به موارد آزمایش در همین زندگی معمولی می بینیم که همیشه آزمایش برای گزینش و ارتقاء دادن، کسب درجات عالی در پیشگاه خداوند همراه با امتحانات دشوار است، خداوند ابراهیم را می آزماید و او را به مقام امامت می رساند و می گوید: «و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما» (بقره ۱۲۴) هر چه مقام انسانی بالاتر و واجدیت و دارایی او از کمالات الهی بیشتر باشد امتحانش مشکل تر و بر اساس آن امتحان، مقامش بالاتر است. خداوند متعال امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - را به امتحانات و بلاهایی گرفتار کرده و یا اختصاص داده که هیچ یک از اولیاء خود را بدانگونه نیاموده است. و خود آن حضرت را نیز امتحانی برای دیگران قرار داده است، امتحانی برای

اولیاء و انبیاء. کدام انسانی در شرایط دشواری که آن حضرت قرار [صفحه ۴۴] گرفت واقع شده است، اسلام به دست تو زنده شود و استقرار یابد. جنگ ها را تو به پیروزی برسانی، خارها را تو از سر راه، برداری، گلستان را تو آبیاری کنی و سپس خارها سر راه تو را بگیرند و تو را خار سر راه خود قرار دهند و خود مسندنشینان کرسی خلافت اسلامی شوند و از تو بخواهند که باید التزام دهی که به سنت خارها رفتار کنی و به خورشید بگویند تو می بایست شب ها و سیاهی ها را بستائی و الا مسلمان نیستی و از جامعه بیرون می کنیم و در چنین شرایطی تکلیف خدایی آن باشد که صبر و بردباری را پیشه خود سازی و خلاصه آزمایشی به وسعت مقام علی - علیه السلام - نه بالاتر بگویم آزمایشی به عظمت مقام بندگی و صبری بیست و پنج ساله، در حالی که استخوان در گلو و خار در چشم داشته باشی که این آزمایشی بود بس بزرگ و بلایی بود که خداوند برای هیچ یک از اولیاء خود پیش نیاورده بود. او را بر کنار نعش زهرایش در آن شب تاریک و سیاه در آن لحظه غسل دادنش می بینیم که چگونه آهسته [صفحه ۴۵] می گزید و با قطرات اشک مدرک قبولیش را در این آزمون عظیم الهی خود امضاء می کند و بعد از قبولی آن را تقدیم حضور رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - می نماید و به هنگام دفن زهرایش می گوید: «لقد استرجعت الودیعه» و اعلام می دارد که شرایط امتحان مرا یا رسول الله از دخترت فاطمه پرس. و از آن طرف آنان که در آزمون علی - علیه السلام - قبول شدند بسیار اندک بوده و اکثریت پذیرفته نشدند و مردود گشتند که: «ارتد الناس بعد رسول الله الا ثلاثه». و همان سه یا هفت نفر بیشتر قبول نشدند که خدا هم فرموده بود: «و قلیل من عبادی الشکور.» (سبأ ۱۳) [صفحه ۴۶]

هفتم

ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی از بزرگان و اعظام عالم اسلام که افتخار خوشه چینی از خرمن عظیم معارف الهی را داشته و مدتی از عمر شریف خود را زیر سایه ی امام عصر روحی و ارواح العالمین لثراب مقدمه الفداء به زعامت شیعه مشغول و از طرف حضرتش مقام نیابت خاص حضرتش را عهده دار بوده است در پاسخ به سؤال فردی که از او سؤال می کند که چرا خداوند، دشمن ولیش را بر ولیش مسلط می گرداند پاسخی دقیق و لطیف داده که گوشه ای از حکمت الهی را برای ما روشن می سازد. البته شایان ذکر است که خود ایشان همانطور که در ذیل خواهیم دید به این نکته اشاره می کنند که آنچه بیان می دارند از امام علیه السلام شنیده و از منبع پر فیض حضرتش برگرفته اند. متن کامل این پرسش و پاسخ از علامه ی مجلسی اعلی الله مقامه در بحارالانوار جلد ۴۴ باب ابتلاء ائمه علیهم السلام (باب ۳۳) به نقل از کمال الدین و علل الشرایع و احتجاج طبرسی آمده است. [صفحه ۴۷] و اینک متن حدیث شریف: محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید: نزد شیخ ابی القاسم حسین بن روح قدس الله روحه، همراه گروهی از جمله علی بن عیسی قصری بودیم که، فردی برخاست و چنین گفت: می خواهم پرسشی از شما بنمایم. حسین بن روح فرمود: پرس. سؤال کرد: از حسین بن علی علیه السلام برای من بگویند، آیا او ولی خداست؟ فرمود: آری. سپس پرسید: آیا قاتل او دشمن خداست؟ فرمود: آری. در ادامه آن مرد پرسید: چگونه جائز است، خداوند دشمن خود را بر ولیش مسلط فرماید. حسین بن روح قدس الله روحه چنین فرمود: آنچه که می گویم به خوبی دریاب، بدان که خداوند متعال، مردمان را به صورت آشکار، مورد خطاب قرار [صفحه ۴۸] نمی دهد. و با زبان با ایشان سخن نمی گوید. بلکه رسولی را از نوع و جنس خود ایشان، و بشری همانند ایشان، برای ایشان برمی انگیزد. که چنانچه پیامبرانی غیر از بشر و نوع آنان مبعوث می فرمود، همگی از آنان دور و پراکنده می شدند. و از ایشان هیچ سخنی را نمی پذیرفتند. پس آن هنگام که برانگیخته شدند و نزد ایشان رفتند در حالی که از جنس ایشان بوده و مانند ایشان غذا می خوردند و در کوچه و بازار راه می رفتند، مردم به ایشان گفتند: شما نیز مانند ما هستید. از شما چیزی را نمی پذیریم مگر آنکه برای ما آیه و نشانه ای بیاورید که ما از آوردن همانند آن ناتوان باشیم. در آن صورت پی می بریم که شما برخلاف ما، ویژگی و قدرت خاصی در اختیار دارید که ما از انجام آن ناتوانیم. لذا خداوند برای پیامبران خود

معجزاتی قرار داد که بشر قادر به انجام آنها نبود. [صفحه ۴۹] بدینسان در زمان یکی از ایشان، بعد از انذار و بیم مردمان، طوفان و باران سیل آسا را فرود آورد که تمامی سرکشان و سرپیچی کنندگان از فرمان الهی در آن غرق شده و هلاک شدند. و پیامبر دیگر را بر آتش افکنده و آتش بر او سرد و گوارا گردید. و پیامبر دیگر شتر ماده ای از میان سنگ سخت، بیرون آورده که شیر از سینه ی او جاری بود. و دیگری که خداوند برای او دریا را شکافته و از سنگ، چشمه های جوشان آب را به در آورده و چوب دستی خشک او را به ماری تبدیل کرده که همه چیز را می بلعید. و همچنین فرستاده ای، کور مادرزاد و مبتلا به پیسی و برص را شفا داده و مردگان را به اذن خدا زنده می فرمود. و مردم را از آنچه که می خوردند و آنچه که در خانه هایشان ذخیره می کردند، با خبر می ساخت. و دیگری را با نشانه ای دیگر همراه نمود، قمر را برای [صفحه ۵۰] او شکافته و چهارپایان مانند شتر و گرگ و مثل آن با او به سخن می پرداختند. پس آن هنگام که پیامبران اینگونه معجزات را برای قوم خویش آوردند و امت ایشان از آوردن مشابه آن درماندند. از مقدرات حضرت جل و علی از بابت لطف او بر بندگانش و حکمت حضرتش، آن بود که فرستادگان خود را هنگامی، همراه این معجزات، غالب و پیروز و هنگامی نیز مغلوب، در برهه ای از زمان مسلط و در برهه ای دیگر ستمدیده و مقهور قرار می داد. و اگر خداوند، ایشان را در همه ی احوال و همه ی شرایط پیروز و غالب می گرداند و آنان را مبتلا نمی فرمود و آنان را مورد آزمایش قرار نمی داد، مردم آنان را به جای خدای تعالی، خدایان خویش بر می گزیدند و همچنین مزیت شکیبایی بر مصیبتها و محنتها با علم و آگاهی ایشان شناخته نمی شد. لکن خداوند عز و جل، احوال ایشان را همانند احوال دیگر مردمان قرار داد، که در حال محنت و [صفحه ۵۱] سختی و آزمایش، شکیبیا و در حال آسایش و راحتی و پیروزی بر دشمنان شاکر و سپاسگزار، و در تمامی احوال و شرایط فروتن و متواضع بوده و تکبر و تجبر داشته باشند. تا آن که بندگان بدانند، ایشان را نیز معبودی است که خالق و مدبر ایشان می باشد. و بدین وسیله مردم خداوند را پرستیده و عبادت نموده و از فرستادگانش فرمان برند. و بر کسانی که از حد ایشان تجاوز می نمایند و برای ایشان مقام ربوبیت و خدایی قائلند و یا بر کسانی که دشمنی کرده و سرپیچی نموده و عصیان ورزیده و آنچه را که انبیاء و رسل و پیامبران آورده، کفران کرده اند، حجت خدا روشن و آشکار و تمام و ثابت شده باشد. و بدین وسیله مردمان رستگار یا هلاک گردند. محمد بن ابراهیم بن اسحاق گوید: روز بعد، در حالی که با خود می گفتم: «آیا دیدی دیروز، حسین بن روح از پیش خود برای ما چه می گفت؟! نزد شیخ ابی القاسم بن حسین بن روح (قدس [صفحه ۵۲] الله روحه) بازگشتم. شیخ بدون مقدمه به من فرمود: ای محمد بن ابراهیم! اگر از آسمان به زیر افتم و پرنده گان به سرعت مرا برابیند، و یا باد مرا به مکان دوردستی پرتاب کند؛ برای من دوست داشتنی تر و گواراتر است از این که، درباره ی دین خداوند تعالی از پیش خود، سخنی بگویم. بلکه آنچه را که گفتم از روی حقیقت بود، و تمامی آنها را از حضرت حجت صلوات الله علیه شنیده ام. [۲۵].

هشتم

حسن ختام این گفتار را، حدیثی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می آوریم، که ایشان، هفت مورد از آزمایش های خود را در حیات ظاهری حضرت رسول صلی الله علیه و آله، و هفت مورد را پس از شهادت حضرتش می داند. [صفحه ۵۳] و اینک متن ترجمه ی کامل این حدیث را عینا نقل می کنیم: شیخ صدوق قدس سره به اسناد خود از محمد بن حنفیه از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده است که: پس از واقعه ی نهران، روزی حضرت امیرالمؤمنین در مسجد کوفه علیه السلام تشریف داشتند، رأس الیهود وارد شد و عرضه داشت: می خواهم سؤالاتی از شما بپرسم که آنها را مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر فرد دیگری نداند. آن حضرت فرمود: هر چه می خواهی بپرس. عرضه داشت: ما در کتب خوانده ایم که چون خداوند پیغمبری را مبعوث فرماید به وی امر نماید که از اهل بیت خود کسی را اختیار نماید که بعد از او به امر امت قیام نماید، و خود به احکام وی عمل نماید، و این که خداوند اوصیاء را، هم در حال حیات انبیاء و هم بعد از وفات ایشان امتحان نماید، پس مرا خبر ده که چند مرتبه در حال حیات و

چند مرتبه بعد از وفات انبیاء، خداوند [صفحه ۵۴] اوصیاء را امتحان نماید؟ و آخر کار اوصیاء به کجا انجامد؟ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را قسم داده و فرمود: اگر ترا خبر دهم آیا قبول نمایی و اسلام آوری؟ عرضه داشت: قبول نمایم و اسلام آورم. فرمود: همانا خداوند اوصیاء را در حال حیات انبیاء به هفت چیز، و پس از وفاتشان در هفت موضع امتحان نماید، تا صبر و محنت ایشان معلوم گردد و عاقبت آنان ختم به سعادت شده و به انبیاء ملحق گردند. رأس الیهود عرضه داشت: درست فرمودید. اینک بفرمایید که خداوند شما را در حال حیات محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از وفات او چند مرتبه امتحان نموده، و آخر کار شما چه خواهد بود؟ پس آن حضرت دست وی را گرفته و فرمود: برخیز تا از اینجا رویم و تو را به آنچه سؤال کردی خبر دهم. جمعی از اصحاب آن حضرت عرضه داشتند: یا امیرالمؤمنین ما را نیز خبر ده. [صفحه ۵۵] فرمود: ترسم قلوب شما ظرفیت آن را نداشته باشد و تحمل آن ننمایید. عرض کردند: برای چه؟ فرمود: برای اموری که از بسیاری از شما بروز نموده است. پس مالک اشتر عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین ما را خبر ده، به خدا قسم، ما می دانیم که در روی زمین وصی پیغمبر غیر از تو کسی نیست، و پیغمبر ما خاتم پیغمبران است، و طاعت تو مثل طاعت پیغمبر بر ما لازم و واجب است. پس آن حضرت نشست و فرمود: ای برادر یهودی، خداوند مرا در حال حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در هفت موضع امتحان نمود، و مطیع و فرمان بردارم یافت. رأس الیهود عرضه داشت: آن مواضع را بیان فرمایید. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: [صفحه ۵۶] اما اول: آنها: این بود که چون خداوند رسول خود را مبعوث فرمود، بزرگ و کوچک فرزندان عبدالمطلب را به وحدانیت خدا و رسالت خود دعوت نمود، و آنان امتناع ورزیده و از حضرتش دوری نمودند. سایر مردم نیز با حضرتش دشمنی نموده و مخالفت ورزیدند. و من به تنهایی در حالی که از حیث سن، کوچکترین اهل بیت خود بودم، دعوت آن حضرت را اجابت نموده، و با یقین کامل در مقام اطاعت و متابعت حضرتش برآمدم، و سه سال تمام در همه ی روی زمین کسی که نماز بخواند و آنچه را که آن حضرت آورده بود قبول نماید، غیر از من و خدیجه بنت خویلد احدی نبود. پس روی به اصحاب خود نمود و فرمود: آیا چنین نیست؟ عرضه داشتند: بلی یا امیرالمؤمنین چنین است که فرمودید. پس از آن فرمود: [صفحه ۵۷] اما دوم: ای برادر یهودی! همانا قریش همیشه در مقام قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند تا در آخر در دارالندوه اجتماع نمودند، در حالتی که شیطان هم به صورت اعور ثقیف حاضر شده بود، و بنا بر آن گذاشتند که از هر قبیله از قریش یک نفر انتخاب نموده و در وقت خواب بر حضرتش حمله نموده، و یک مرتبه شمشیرها را بر وی فرود آورده و به قتلش رسانند؛ که همه در قتلش شریک باشند و خون حضرتش به هدر رود. پس جبرئیل به آن حضرت خبر داد و امر به خروج از مکه اش نمود، و آن حضرت مرا خبر داده، و امر فرمود که در بستر او بخوابم، و جان خود فدایش نمایم، که حضرتش نجات یافته و به سلامت بماند. و من با کمال رضایت و خرسندی در مقام اطاعت برآمده، و به جای حضرتش خوابیدم، و او خود تشریف برد. و قریش در حالی که یقین داشتند که آن حضرت را خواهند کشت، به خانه هجوم آوردند، و من با شمشیر برهنه قیام نموده و [صفحه ۵۸] آنان را از خود دور نمودم. پس روی به اصحاب خود نموده فرمود: آیا چنین نیست؟ عرضه داشتند: بلی یا امیرالمؤمنین! چنین است که فرمودید. پس از آن فرمود: اما سوم: ای برادر یهودی! همانا دو پسران ربیعہ (عتبہ و شیبہ) و پسر عتبہ (ولید) که از شجاعان قریش بودند در جنگ بدر مبارز طلبدند، و احدی از قریش جرئت مبارزه ی با آنان را ننمود. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، مرا و دو رفیق مرا (حمزہ بن عبدالمطلب و عبیدہ بن حارث بن عبدالمطلب) برانگیخت، در حالتی که من از حیث سن از اصحاب خود کوچکتر، و کم تجربه تر، به جنگ بودم. پس خداوند به دست من، ولید و شیبہ را کشت، غیر از شجاعان دیگری که از قریش به دست من کشته و اسیر شدند، کسانی که به دست من کشته و اسیر شدند، پیش از [صفحه ۵۹] آنانی بودند که به دست باقی اصحاب کشته و اسیر شدند و پسر عموی من (عبیدہ بن حارث) در آن روز شهید شد. پس روی به اصحاب خود نموده فرمود: آیا چنین نیست؟ عرضه داشتند: بلی یا امیرالمؤمنین! چنین است که فرمودید. پس از آن فرمود: اما چهارم: ای برادر یهودی! همانا اهل مکه و قریش با قبایل عرب متفق شده و در مقام خون خواهی کشته شدگان خود

در بدر برآمدند، و در احد با ما روبرو شدند، و مثل یک مرد جنگی به ما حمله ور شدند، و جمعی از مسلمانان به درجه ی شهادت رسیدند و باقیمانده همه فرار کرده، و به خانه های خود پناهنده شدند. در حالتی که می گفتند پیغمبر و اصحاب او کشته شدند، و من به تنهایی به رسول خدا مانده و حضرتش را نصرت می کردم. تا این که خداوند مشرکین را مخذول نموده و به سوی مکه برگشتند. و من در پیش روی رسول خدا هفتاد و چند [صفحه ۶۰] زخم برداشته بودم، که از آنها است این و این؛ و ردای خود را بر کنار نموده و دست مبارک به جای زخمها می کشید. پس روی به اصحاب خود نموده و فرمود: آیا چنین نیست؟ عرضه داشتند: بلی یا امیرالمؤمنین! چنین است که فرمودید. پس از آن فرمود: اما پنجم: ای برادر یهودی؛ همانا قریش و تمام عرب متحد شده و پیمان بستند که از جنگ برنگردند؛ تا این که رسول خدا، و ما طایفه ی عبدالمطلب را به قتل رسانند، و مسلح و مکمل (به کل قوتشان) در کنار مدینه فرود آمدند، در حالتی که یقین داشتند که به مقصود خود خواهند رسید، و جبرئیل رسول خدا را آگاه نمود، و آن حضرت در اطراف خود خندقی کنده و مهیای جنگ شد، پس ما را محاصره نموده و رعد و برقی برپا کرده بودند، و رسول خدا آنان را به حق، و رحم، سوگند داد، اعتنا [صفحه ۶۱] نکرده و بر عناد و سرکشی خود افزودند. و فارس و جنگجو و شجاع عرب عمرو بن عبدود مثل شتر مست به هیجان آمده و رجز می خواند و مبارز می طلبید، و احدی جرئت مبارزه ی با او را نداشت، تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا برانگیخت و به دست خود عمامه بر سرم بست و شمشیر خود را به من عنایت فرمود همین شمشیر حاضر و دست خود را به ذوالفقار زد، پس من در مقابل او حاضر شدم، در حالتی که زنان مدینه برای من از عمرو بن عبدود گریان بودند و خدای مرا بر او نصرت داد و به دست من به قتلش رساند، در حالتی که عرب احدی را همانند او نمی دانست و این ضربت را بر من وارد آورد، و به دست مبارک به فرق سر خود اشاره فرمود پس خداوند آنان را برای آنچه از من واقع شد، منهزم نمود و فرار را برقرار نمودند پس روی به اصحاب خود نموده و فرمود: آیا چنین نیست؟ عرضه داشتند: بلی یا امیرالمؤمنین! چنین است که فرمودید. [صفحه ۶۲] پس از آن فرمود: اما ششم: ای برادر یهودی! همانا با رسول خدا وارد شهر اصحاب تو خیر شدیم، در حالتی که مردانی از یهود و شجاعانی از قریش و غیر آنان سواره و پیاده مثل کوه، همه مکمل و مسلح - با همه ی قدرت و قوت در محکم ترین قلعه ها با ما روبرو شده و مبارز می طلبیدند، و هر کس با آنان روبرو می شد به قتلش می رساندند، تا این که چشم ها از ترس سرخ شده و به حدقه فرو رفت، و هر کس به فکر جان خود بود، و به من متوسل شده و می گفتند یا ابا الحسن! به فریاد برس، تا این که رسول خدا مرا برانگیخت و به جنگ آنان فرستاد، پس بر آنان حمله نموده و هر کس با من روبرو شد به قتلش رساندم، و مثل شیر ژیان بر آنان حمله ور شده تا این که همه فرار نموده و به قلعه ی محکم خود پناه بردند، پس در قلعه را به دست خود از جای کنده و به تنهایی وارد قلعه شده و هر یک از مردان آنان که در مقابل من آمده به قتلش رساندم، و زنان آنان را اسیر نمودم تا این که به تنهایی [صفحه ۶۳] قلعه را فتح کردم، در حالتی که در آن قلعه محکم غیر از خداوند متعال احدی مددکار نداشتم، پس روی به اصحاب خود نموده و فرمود: آیا چنین نیست؟ عرضه داشتند: بلی یا امیرالمؤمنین چنین است که فرمودید. پس از آن فرمود: اما هفتم: ای برادر یهودی! همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون قصد فتح مکه نمود در مقام اتمام حجت برآمده و نامه ای نوشته و آنان را از عذاب خداوند ترسانیده و وعده ی عفو و بخشش داده و به مغفرت پروردگار امیدوارشان نمود، و در آخر نامه سوره ی براءة را مرقوم داشتند که بر آنان قرائت شود، و آن را بر تمام اصحاب عرضه داشت که به مکه برده و بر مشرکین قرائت نمایند، و احدی اقدام نکرده و زیر بار نرفت. چون آن حضرت این بدید مردی از ایشان را! به حضور طلبیده و امر فرمود که این کار را انجام دهد، در این حال جبرئیل نازل شده و عرضه داشت: نمی رساند [صفحه ۶۴] آن را مگر تو یا کسی که از تو بوده باشد، پس آن حضرت مرا امر فرموده که نامه ی حضرتش و سوره ی براءة را به مکه برده و بر اهل آن قرائت نمایم، پس من به سوی مکه روانه شدم در حالتی که هر یک از اهل مکه اگر قدرت داشتند، هر قطعه از بدن مرا بالای کوهی می گذاشتند اگر چه به قیمت جان و مال و فرزندشان تمام شود، و من بی ترس و هراس رسالت آن حضرت را انجام

داده و نامه و سوره ی براهه را بر آنان قرائت کردم، پس روی به اصحاب خود نموده و فرمود: آیا چنین نیست؟ عرضه داشتند: بلی یا امیرالمؤمنین! چنین است که فرمودید. پس از آن فرمود: ای برادر یهودی، این مواردی بود که پروردگار در حال حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به آنها امتحان فرمود، و مرا مطیع و فرمان بردار یافت که برای احدی غیر از من نبوده است. پس اصحاب عرضه داشتند: یا امیرالمؤمنین راست فرمودی همانا خداوند تو را به قرابت و برادری رسول [صفحه ۶۵] خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضیلت داده است، و مقام ترا نسبت به آن حضرت مقام هارون از موسی قرار داده است، و آنچه را که بیان نمودی بیش از آن را برای تو ذخیره کرده است که برای احدی از مسلمانان نیست. یا امیرالمؤمنین اینک آنچه را که خداوند بعد از رسول خود تو را به آن امتحان نموده و بر آن صبر کردی بیان فرما، و اگر بخواهیم خود توانیم بیان نمود؛ زیرا که برای ما ظاهر و روشن است، لکن دوست داریم که از زبان دلربای خود شما بشنویم. پس آن حضرت فرمود: ای برادر یهودی، همانا خداوند عزوجل بعد از وفات رسول خود مرا در هفت موطن امتحان نمود، و بدون تزکیه ی نفس مرا صبور و بردبار یافت. اما اول: آنها ای برادر یهودی، در اثر شدت علاقه و انسی که من با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جهت دین و دنیا داشتم، در وفات آن حضرت چنان مصیبتی بر من وارد شد که اگر بر کوهها وارد می شد گمان [صفحه ۶۶] ندارم که تحمل آن توانستن نمود. و مردم در آن حال مختلف بودند، اما بنی عبدالمطلب از شدت جزع و فزع خوددار و مالک خود نبودند؛ بلکه جزع و فزع و بزرگی مصیبت صبر و عقل آنان را ربوده بود، و اما سایر مردم گروهی تسلیت داده و امر به صبر می کردند، و گروهی در گریه و زاری شریک بودند. و من خود را به صبر و بردباری وادار نمودم، و به آنچه حضرتش امر فرموده بود از تجهیز و تکفین و صلوة و دفن آن حضرت، و جمع نمودن قرآن اشتغال ورزیدم، که نه اشک چشم و نه اندوه و بزرگی مصیبت هیچ یک مرا از انجام وظیفه بازداشت؛ تا این که حق خدا و رسول را اداء نمودم، پس روی به اصحاب خود نموده و فرمود: آیا چنین نیست؟ عرضه داشتند: بلی یا امیرالمؤمنین! چنین است که فرمودی. [صفحه ۶۷] پس از آن فرمود: اما دوم: ای برادر یهودی، همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حال حیات خود مرا بر تمام امت امارت داده و از تمام حاضرین بیعت گرفته و امر به اطاعت از من فرمود، و حاضرین را امر فرمود که به غائبین برسانند، و من هرگز خیال نمی کردم که کسی در این امر با من در مقام نزاع و معارضه برآید. و در مرض موت امر فرمود که لشکری که در تحت امارت اسامه به زید قرار داده بود به طرف مقصد حرکت نمایند، و هیچ یک از قبایل عرب، و اوس، و خزرج، و سایر مردمانی که خوف نقض عهد و مخالفت با من در آنان بود، و هر یک از آنان که با من دشمنی داشتند که پدر یا برادر یا خویشان آنان را به قتل رسانده بودم، باقی نگذاشت مگر این که همه را در جیش اسامه قرار داد، و هم چنین مهاجرین و انصار و سایر مسلمانان و مؤلفه القلوب و منافقین را همه را در آن جیش قرار داد؛ تا این که راه برای من صاف باشد، و از احدی [صفحه ۶۸] چیزی برخلاف من صادر نگردد، تا جایی که آخر کلام آن حضرت راجع به امر امت این بود که؛ جیش اسامه را انفاذ دارید و احدی تخلف نورزد، و در این کار بسیار تأکید فرمود، با همه ی اینها پس از آن حضرت ناگهان دیدم که گروهی در مقام مخالفت برآمده و با عجله امیر خود را رها نموده و از جیش اسامه بازگشتند، و به حل عقدی که رسول خدا نموده بود و نقض عهدی که خدا و رسول بر گردن آنان قرار داده بودند شتافتند، و آن را برای خود قرار دادند، و بدون این که احدی از اولاد عبدالمطلب را شریک قرار دهند، یا به آنان مراجعه نمایند این کار را انجام دادند، در حالتی که من به امر غسل و کفن و دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشغول بودم، که از اهم امور دین و دنیا بود. ای برادر یهودی، این کار، با آن مصیبت بزرگ و فاجعه ی جانگداز بزرگترین مصیبتی بود که بر قلب من وارد آمد، پس بر همه ی این مصیبتها که هر یک پس از دیگری به سرعت به من روی آور شد صبر نمودم، پس [صفحه ۶۹] روی به اصحاب خود نموده و فرمود: آیا چنین نیست؟ عرضه داشتند: بلی یا امیرالمؤمنین! چنین است که فرمودید. پس از آن فرمود: اما سوم: ای برادر یهودی، همانا آن کس که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قیام نموده و متصدی امر شد در تمام ایام خلافت خود از من عذر می خواست و آنچه را که مرتکب شده بود به

گردن دیگران می انداخت، و از من حلیت می طلبید، و من با خود می گفتم: ایام او سپری شود، و بدون این که در اسلام که تازه عهد به جاهلیت است نزاعی واقع شود و اختلافی پدید آید حقی که خدا برای من قرار داده است به من برگردد. و گروهی از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم که نسبت به خدا و رسول و قرآن و دین پایدار بودند مکرر نزد من آمده و مرا به قیام برای اخذ حق خود دعوت نمودند، و در نصرت و یاری من تا پای جان حاضر بودند، و من می گفتم: باید صبر کرد شاید خداوند [صفحه ۷۰] بدون نزاع و خونریزی حق مرا به من برگرداند. و همانا بسیاری از مردم به شک افتادند، و کسانی در امر خلافت طمع کردند که اهلیت آن را نداشتند، و هر قومی گفتند: باید از ما امیری بوده باشد، و این نبود مگر برای این که غیر من متصدی امر خلافت شد، پس دیگران نیز در آن طمع نمودند. با این حال چون وفات وی نزدیک شد کار را به رفیق خود واگذار نمود، و با من همان معامله شد که روز اول نمودند، که آنچه خداوند برای من قرار داده بود از من ربودند. پس گروهی از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم نزد من آمده و مثل روز اول به قیام برای اخذ حق خود ترغیب و تحریض نمودند. و من همان جواب اول را دادم که باید صبر کرد و کار را به خدا واگذار نمود. و این کار برای ترس از این بود که گروهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نرمی و حسن اخلاق در جایی، و شدت و سختی در جای دیگر، و با بذل مال [صفحه ۷۱] در جایی و با شمشیر در جای دیگر متحد و متفقشان نموده فانی شده و از بین بروند، آن اتحاد و اتفاقی که در حالتی به دست آمده بود، که وقتی که مردم در کمال خوشی و سیر و سیراب و دارای همه چیز بودند، خانه های ما آل محمد نه دری داشت و نه سقفی، و نه پرده ای مگر از جریده ی خرما و امثال آن، و دارای لباس و فراشی نبودیم به حدی که یک پارچه لباس! بیشتر از ما برای اداء نماز دست به دست نموده و به نوبت می پوشیدند، و عموماً شب و روز را به گرسنگی به سر می بردیم. و با این حال که وصف شد چه بساز از غنایم، سهمی به ما می رسید که خداوند برای ما قرار داده بود، و رسول خدا آن را بر صاحبان مال و نعمت ایثار می فرمود؛ که تألیف قلوب آنان نموده و به سوی اسلام جلبشان نماید، و من اولی و احقم که میان گروهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به این نحو زیر پرچم اسلام جمعشان نموده تفرقه نیاندازم؛ زیرا که اگر من قیام نموده [صفحه ۷۲] و آنان را به یاری خود دعوت می نمودم، از دو حال خارج نبود؛ یا اجابتم می کردند در این حال چون در اقلیت بودند به قتل می رسیدند، یا اجابتم نکرده و از اطاعتم سرپیچی می کردند، در این حال کافر می شدند؛ زیرا که می دانستند که مقام و منزلت من نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقام هارون است به موسی، پس به آنان می رسید آنچه به قوم موسی رسید. پس دیدم که خشم خود فرو بردن، و نفس را در سینه حبس کردن، و صبر و بردباری نمودن، تا خدا فرج رساند، یا به آنچه مقدر است حکم فرماید برای من بهتر، و برای گروهی که وصف کردم اصلح است، (و کان امر الله قدرا مقدورا). وای برادر یهودی، اگر ترس از آنچه بیان کردم نبود، و قیام نموده و طلب حق خود کرده بودم هر آینه من اولی و احق بودم از آنان که آن را طلب نمودند؛ زیرا که همه می دانند که من از حیث عشیره از همه برتر، و از حیث حجۀ و برهان از همه بالاتر بوده، و مناقب و سوابق من [صفحه ۷۳] در اسلام از همه بیشتر، و قربت من به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از همه نزدیکتر بود، علاوه بر وصیت پیغمبر که برای احدی عذری باقی نگذاشته بود، و علاوه بر بیعتی که از زمان آن حضرت به گردن آنان بود. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وفات کرد در حالتی که مقام ولایت در دست آن حضرت و در خانه ی آن حضرت بود نه در دست و خانه ی آنان که متصدی آن شدند، و اهل بیت آن حضرت که آیه ی تطهیر در شأن ایشان نازل شده در تمام خصال و صفات اولی از دیگران بودند، پس روی به اصحاب خود نموده و فرمود: آیا چنین نیست؟ عرضه داشتند: بلی یا امیرالمؤمنین! چنین است که فرمودید. پس از آن فرمود: اما چهارم: ای برادر یهودی، همانا آن کس که پس از رفیق خود متصدی امر شد با من در کارها مشورت می کرد، و در مشکلات به من مراجعه می نمود، و به رأی [صفحه ۷۴] من عمل می کرد، و من و اصحاب من گمان نداشتیم که بعد از وی کس دیگری در این امر طمع نماید، و من امید داشتم که به زودی حق مرا به من خواهد برگرداند. تا این که بدون سابقه مرضی مرگ او رسید، و بون اقدام قبلی

امر را از من برگرداند، و گروهی را نام برد که من ششم آنان بودم، و اصلاً از قربت و سوابق من نامی نبرد، با این که هیچ یک از آنان سابقه‌ی مرا نداشته و با من برابر نبودند، پس امر را شوری قرار داد، و دستور داد که اگر به امر او عمل نکنند هر شش نفر را گردن بزنند، وای برادر یهودی صبر بر این امر برای من کافی بود. پس من در مدتی که معین کرده بود حجت را بر آنان تمام کرده و سوابق خود و عهد رسول خدا را به یادشان آوردم؛ لکن حب ریاست و جاه و رکون به دنیا و ادارشان نمود که به گذشتگان خود اقتدا نموده و آنچه برای آنان نبود به دست آورند، و چون با یک نفر از آنان در خلوت ملاقات می شد و عاقبت امر را به یادش می آوردم از من تقاضا می کرد که امر را بعد از خود برای [صفحه ۷۵] او قرار دهم، و چون نزد من غیر از حق و عمل به قرآن و وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیافته و به آرزوی خود نرسیدند، ناچار مردی از آنان کار را از من برگرداند و به پسر عفان که نه با وی و نه با دیگران مساوی بود، و نه دارای مناقبی بود که خداوند رسول خود و اهل بیت او را به آنها گرامی داشته است، واگذار نمود. و به زودی از کردار خود پشیمان شده و اظهار ندامت نموده و هر یک دیگری را ملامت می نمودند و طولی نکشید که او را تکفیر نموده و از وی تبری جستند، او هم نزد اصحاب رفته و از بیعت خود استقاله، و از کارهای خود توبه می نمود. وای برادر یهودی، این کار از فظیح ترین کارهایی بود که نسبت به من واقع شد که وصف آن نتوان نمود، و جای آن داشت که بر آن صبر نتوان کرد، لکن چاره‌ای جز صبر کردن نبود، و من بر تمام این امور صبر نموده و همه‌ی این ناگواری‌ها را تحمل کردم. [صفحه ۷۶] و باقی شش نفر از همان اوایل امر نزد من آمده اظهار ندامت کرده و از من تقاضا می کردند که ابن عفان را خلع نموده و بر علیه او قیام نمایم و حق خود را بازستانم، و وعده‌ی کمک هم می دادند. و به خدا قسم ای برادر یهودی، مرا از این کار منع نکرد مگر همانی که قبلاً بیان نمودم، با این که می دانستم که اگر قیام نمایم و آنان را برای یاری خود دعوت به مرگ نمایم قبول می کردند، و خود من هم هرگز از مرگ هراس نداشته‌ام، و گذشتگان و حاضرین می دانند که مرگ در نزد من به منزله‌ی آب سرد خوشگواری است برای شخص عطشان در هوای بسیار گرم. و همانا من و عمویم حمزه و برادرم جعفر و پسر عم عیبده با خدا و رسول عهد و پیمانی داشتیم که به آن وفا نمودیم، و آنان بر من سبقت گرفتند، و من برای آنچه خداوند مقدر فرموده است باقی مانده‌ام، و این آیه‌ی شریفه در شأن ما نازل شده است: [صفحه ۷۷] «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلاً» (سوره‌ی احزاب (۳۳) آیه ۲۳) از مؤمنین مردانی هستند که راست گردانیدند آنچه را بر آن با خدا پیمان بسته بودند پس، از ایشان کسی است که به سر آورده مدتش را و از ایشان کسی است که انتظار می کشد، و تغییر ندادند تغییر دادنی) که مراد حمزه و جعفر و عیبده هستند که مدتشان به سر آمد و به خدا قسم منم منتظر و تبدیل نادم تبدیل دادنی. و من درباره‌ی پسر عفان ساکت نشسته و در کار او دخالت نکردم؛ زیرا که او را امتحان نموده و اخلاق او را می دانستم که هرگز از کارهای خود دست برندارد؛ تا این که اجانب و اقارب بر قتل و خلع او اجتماع نمایند، پس صبر کرده و درباره‌ی او حتی به کلمه‌ی لا و نعم نیز تلفظ نکردم. پس از وی مردم بر من هجوم آورده (و با من بیعت [صفحه ۷۸] کردند) در حالتی که خدا می داند که من از این کار کراهت داشتم؛ زیرا که من به آنچه به آن عادت کرده بودم از تصرف در اموال مسلمانان، و استفاده کردن از قبل او (عثمان) و تکبر، و سرکشی در زمین، معرفت داشتم، ترک عادت هم بسیار سخت است. و چون آنچه خواستند نزد من نیافتند بنای عذر تراشی را گذاشته و هر روز به بهانه‌ای متوسل می شدند، پس روی به اصحاب خود نموده و فرمود: آیا چنین نیست؟ عرضه داشتند: بلی یا امیرالمؤمنین! چنین است که فرمودید. پس از آن فرمود: و اما پنجم: ای برادر یهودی، همانا آنان که با من بیعت کردند چون در پیش من به آنچه طمع داشتند دست نیافتند، آن زن (عایشه) را بر خلاف من برانگیخته و بر شتر سوارش نموده و بیابانها را پیمودند، و سگان حوثب بر وی پارس کردند (چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خیر داده بود) و هر ساعت علامت ندامت [صفحه ۷۹] برای ایشان ظاهر می شد، تا این که به شهری وارد شدند که دستهای اهل آن کوتاه، و ریشه‌های آنان دراز، و عقل‌های آنان کم، و اندیشه‌های آنان علیل، و مجاور بیابان، و وارد بر ساحل دریا بودند، پس آن را تحریک نموده

تا این که کورکورانه و به غیر فهم و علم، برخلاف ما قیام نموده و به روی ما شمشیر کشیدند. و من در میان دو حالت متباین که هر دو برخلاف میل من بود گرفتار شده بودم؛ زیرا که با گروهی روبرو شده بودم که اگر از آنان دست بازمی داشتم تعقل نکرده و از کردار خود باز نمی ایستادند، و اگر دست باز نداشتند و برخلاف آنان قیام می کردم در آنچه برخلاف میل من بود و از آن کراهت داشتم وارد می شدم، ناچار در مقام اتمام حجت برآمده و آن زن را به رجوع به خانه ی خود دعوت نموده، و با آنان که وی را آورده بودند احتجاج و مناظره نموده و به وفاء بیعت و نقض نکردن عهد الهی دعوتشان کردم، پس بعضی پشیمان شده و بازگشت نمودند لکن بقیه بر جهل خود افزوده و بر ضلالت خود [صفحه ۸۰] ادامه دادند، ناچار در مقام مبارزه برآمد و آتش جنگ شعله ور شد که عاقبت به ضرر آنان تمام شد، که گروهی به قتل رسیده و بقیه به هزیمت رفته و به حسرت و ندامت گرفتار شدند و خداوند مرا ظفر داد، و خود برای من بر آنان گواه است. و من در این کار ناچار بودم؛ زیرا که اگر خودداری نموده و دست از آن بازمی داشتم هر آینه آنان را بر غارت گری و خون ریزی، و حکومت دادن به زنان ناقص عقل و ناقص حظ به عادت رومیان و ملوک سبا، اعانت و کمک کرده بودم، پس روی به اصحاب خود نموده و فرمود: آیا چنین نیست؟ عرضه داشتند: بلی یا امیرالمؤمنین! چنین است که فرمودید. پس از آن فرمود: و اما ششم: ای برادر یهودی همانا امر حکم قرار دادن و جنگ با معاویه است، پسر زن جگرخوار، آزاد شده پسر آزاد شده، معاند خدا و رسول و مؤمنین از روز اول بعثت [صفحه ۸۱] تا روز فتح مکه، روزی که برای من بیعت گرفته شد، و بعد از آن هم در سه موطن از آنان بیعت گرفته شد، و پدر او اول کسی بود که به امارت مؤمنین بر من سلام کرد، و کسی بود که مرا ترغیب و تحریض می کرد که قیام نمایم و حق خود را از آنان که بر من تقدم جستند بگیرم. و عجب تر از همه این که چون دید که پروردگار حق مرا به من برگرداند و آن را در محل خود قرار داد، و طمع او از این که چهارمین خلیفه گردد قطع شد، عاصی پسر عاص (عمرو بن العاص) را بر علیه من برانگیخت و به وعده ی حکومت مصر به سوی خود کشانید، و حال این که حرام است بر او که بیش از حق خود درهمی از اموال مسلمین اخذ نماید، و بر زمام دار هم حرام است که درهمی بیش از حق او به وی بدهد، پس نکث عهد نموده و بر بلاد حمله ور شده و دست ظلم و تعدی گشوده و به غارت گری پرداخت. در این حال اعور ثقیف (مغیره بن شعبه) نزد من آمده و اشاره کرد که او را بر بلادی که در تصرف داشت [صفحه ۸۲] حکومتش دهم، و با وی به مدارا رفتار نمایم تا این که امر به من مستقر گردد، و این کار برای دنیا - اگر در پیش خداوند عذری داشتم - کار خوبی بود، پس با کسی که خیرخواه مسلمانان و مورد اعتماد من بود مشورت کردم و رأی او با اندیشه ی من درباره ی پسر زن جگرخوار موافق بوده و از این که او را ولایت دهم و دست او را در امر مسلمانان داخل نمایم منع و تحذیر نمود، و خداوند مرا نخواهد دید که گمراهان و ستمکاران را عضد و پشتیبان قرار دهم. پس رسولانی به سوی او فرستاده و حجت را بر وی تمام کردم، و چون دیدم که در هتک محارم الهی اصرار دارد با مشورت اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم از اهل بدر و بیعت رضوان و غیر ایشان از صلحاء مسلمانان و تابعین، برای جلوگیری از جنایات او، قیام نموده و با اصحاب خود به سوی او متوجه شدم، و باز هم نامه ها ارسال و رسولانی فرستاده و به رجوع به حق دعوتش کردم و او در جواب بر من تحکم نموده و [صفحه ۸۳] آرزوها و شروطی نمود که نه خدا راضی بود و نه رسول خدا و نه مسلمانان. از آن جمله در بعضی از نامه های خود نوشته بود که: گروهی از ابرار و نیکان اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به او تسلیم نمایم که به قتلشان رساند، که از آنان بود عمار بن یاسر و کجا است مثل عمار، به خدا قسم هیچ گاه در حضور رسول خدا پنج نفر حاضر نبودیم مگر این که ششم آنان عمار بود و اگر چهار نفر بودند پنجم آنان عمار بود، و در این کار خون عثمان را بهانه قرار داده بود، و حال این که به خدا قسم مردم را به قتل عثمان وادار نکرد مگر او و امثال او از اهل بیت او، اغصان شجره ی ملعونه ی در قرآن و چون به خواسته های خود دست نیافت، با گروهی حمار صفت که نه دارای عقل بودند و نه بصیرت، بر علیه من قیام نموده و به جنگ با من برخاست، و امر را بر آن گروه مردم مشتبه کرده و برخلاف واقع جلوه داد، و از دنیا به قدری به آنان داد که به طرف خود متمایلشان نموده و متابعتش کردند. [صفحه ۸۴] ناچار

پس از اتمام حجت به مبارزه پرداختم، در حالتی که پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که همیشه خداوند حزب شیطان را به آن مغلوب و منکوب می کرد در دست ما بود، و در دست او بود پرچم پدر خود که همیشه با رسول خدا با آن مبارزه و مقاتله می نمود. و چون نصرت خدا را مشاهده کرد و مرگ را در پیش روی خود دید چاره ای غیر از فرار نیافت، ناچار بر اسب خود نشست و پرچم ضلالت را به حرکت در آورده و متحیر مانده بود که چه حيله و چاره ی بجوید. در این حال به پسر عاص متوسل شده و به وی پناه برد، و پسر عاص به رفع مصاحف و بلند کردن قرآنها بر نیزه ها اشاره کرده و گفت: همانا پسر ابی طالب و حزب او اهل بصیرت و رحمت هستند، و در اول امر ترا به کتاب خدا دعوت نمودند، اینک هم که آخر کار است ترا به آن اجابت نمایند، و چون چاره ای ندید از وی متابعت نموده و قرآنها را بالای علمها نموده و به گمان خود به [صفحه ۸۵] آنچه در آن است دعوت نمود. پس قلوب باقی مانده اصحاب من به قرآنها متمایل شده و گمان کردند که پسر زن جگرخوار به آنچه دعوت می کند وفا خواهد کرد، ناچار به دعوت او گوش داده و همه او را اجابت کردند، و این کار در حالی بود که اختیار ایشان پس از جد و جهد و جهاد با دشمنان خدا با کمال بصیرت به درجه ای شهادت رسیده بودند، و من اعلام کردم که این کار مکر و خدعه ای است از پسر عاص که برای نجات او به کار برده است، و گرنه آنان اهل قرآن نیستند و به وعده ی خود وفا نخواهند نمود، لکن حرف مرا قبول نکرده و امر مرا اطاعت ننمودند، تا کار به جایی رسید که به یکدیگر گفتند: اگر ما را اجابت نکند او را به عثمان ملحق می نمایم، و دست بسته تسلیم پسر هندش کنیم، و خدا داند که آنچه توانستم در مقام نصیحت برآمده و مطلب را برای آنان واضح و آشکار نمودم، حتی از آنان خواستم که به قدر دوشیدن شتری یا دویدن اسبی صبر و پایداری نمایند، و هیچ یک از آنان اجابت نکرد مگر این [صفحه ۸۶] شیخ - و به دست خود اشاره به مالک اشتر نمود - و گروهی از اهل بیت من، و به خدا قسم که مرا مانع نشد از این که به جهاد ادامه دهم مگر ترس از این که این دو نفر کشته شوند - و اشاره به حسن و حسین علیه السلام نمود - و نسل رسول خدا منقطع گردد، و مگر ترس از کشته شدن این دو نفر - و اشاره به عبد الله بن جعفر و محمد بن حنفیه نمود - ناچار تن در داده و بر آنچه اراده کرده بودند صبر نمودم، علاوه بر آنچه در علم خداوند عز و جل گذشته بود. و چون شمشیر از آنان برگرفتم به رأی خود حکم نموده، و قرآنها را به پشت انداختند، و من هرگز احدی را حکم قرار نداده، و به تحکیم آنان راضی نبودم؛ زیرا که خطایی بود واضح که شک و شبهه ای در آن راه نداشت، و چون امر را چنین دیدم خواستم مردی از اهل بیت خود را برای این کار معین نمایم که به فکر و عقل و دین او وثوق و اعماد داشته باشم قبول نکردند، و هر کس را نام بردم و هر چه را خواستم پسر هند قبول نکرده [صفحه ۸۷] و رد نمود؛ و این نبود مگر برای متابعت کردن اصحاب من از او، پس به خدای خود پناه برده و از آنان تبری جسته و کار را از روی ناچاری به خود آنان واگذار نمودم. پس مردی را برای این کار اختیار کردند که پسر عاص با وی مکر و خدعه نموده و او را گول زد، که در شرق و غرب عالم ظاهر و آشکار شد، و گول خورده هم در مقام اظهار ندامت و پشیمانی برآمد، پس روی به اصحاب خود نموده و فرمود: آیا چنین نیست؟ عرضه داشتند: بلی یا أمیر المؤمنین، چنین است که فرمودید. پس از آن فرمود: اما هفتم: ای برادر یهودی، همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با من عهد کرده بود که در اواخر عمر خود با گروهی از اصحاب خود مقاتله نمایم، که روزها روزه دار و شبها به عبادت ایستاده، و تلاوت کتاب نمایند، و در اثر مخالفت و محاربه با من از دین خارج [صفحه ۸۸] شوند چنان که تیر از کمان خارج شود، که از آنها است ذوالثدیة، و به سبب مقاتله ی با آنان کار من به سعادت ختم شود، پس چون تعیین حکمین نمودند (و نتیجه ی آن را دیدند) از کرده ی خود پشیمان شده و یکدیگر را ملامت کردند، و برای خود عذری نیافتند جز این که بگویند: لازم بود که امیر ما از ما پیروی نموده و به اندیشه ی خود عمل می کرد، و چون خطا کرده و از ما پیروی نمود کافر شد، و ریختن خون او برای ما حلال است، پس اجتماع نموده و از شهر خارج شدند و به صدای بلند «لا- حکم الا- الله» گویان شعار می دادند، و گروهی از آنان در نخيله و گروهی در حروراء اقامت نمودند. و گروهی از دجله گذشتند، و به هیچ مسلمانی برنخوردند مگر این که به قتلش رساندند، ناچار به سوی دو گروه اول

حرکت نموده و به طاعت خدائوند دعوتشان نمودم، و چون امتناع نموده و نخواستند مگر شمشیر را، امر را به خداوند واگذار نموده تا همه را به قتل رسانده و هلاکشان نمود. [صفحه ۸۹] پس از آن به گروه سوم نامه ها نوشته و رسولانی فرستاده و به بازگشت به سوی حق دعوتشان نمودم، و با این که آنان از افراد عمده ی اصحاب من و اهل عبادت و زهد بودند امتناع ورزیده و نخواستند مگر آنچه را که آن دو گروه خواسته بودند، ناچار به دنبال آنان رفته و از دجله گذشتم، و مجددا رسولانی برای نصیحت و هدایت آنان فرستادم، و حجت را به وسیله ی این گروه هر یک پس از دیگری بر آنان تمام کردم، و اشاره به سوی مالک اشتر، و احنف بن قیس، و سعید بن قیس، و اشعث بن قیس کندی نمود، با این حال امتناع ورزیده و نخواستند مگر جنگ را، ناچار به آن اقدام نمودم تا این که خداوند همه را که چهار هزار نفر بودند کشت، پس ذوالثدیه را در حضور جمع حاضر از میان گذشتگان بیرون آوردم، که برای او پستانی بود مانند پستان زنان، پس روی به اصحاب خود نموده و فرمود: آیا چنین نیست؟ [صفحه ۹۰] عرضه داشتند: بلی یا امیرالمؤمنین چنین است که فرمودید. پس فرمود: ای برادر یهودی، من به این امور امتحان شده و به همه وفا نموده و بر همه صبر کردم، و یک امتحان دیگر باقی است که نزدیک است واقع شود، پس همه ی حاضرین به گریه در آمده و عرضه داشتند: یا امیرالمؤمنین آن را هم بیان فرمایید، فرمود: آن این است که ریش من از خون سرم خضاب خواهد شد، پس ناله ی مردم در مسجد جامع به ضجه و گریه بلند شد به حدی که خانه ی در کوفه نماند مگر این که اهل آن فرع کنان از خانه خارج شدند. و رأس الیهود در همان ساعت به دست امیرالمؤمنین علیه السلام اسلام آورد، و در کوفه ماند تا آن حضرت به درجه ی شهادت رسید، و ابن ملجم گرفتار شد، پس رأس الیهود آمده تا در حضور امام حسن علیه السلام ایستاد و عرضه داشت: یا ابا محمد او را بکش که خدایش بکشد، من در کتبی که بر موسی علیه السلام نازل شده است [صفحه ۹۱] دیده ام که جرم این ملعون در نزد خداوند از جرم پسر آدم که برادر خود را کشت، و از جرم قدار پی کننده ی ناقه ی صالح عظیم تر و بزرگتر است. [۲۶].

پاورقی

[۱] بحارالانوار ۵: ۲۱۶. [۲] بحارالانوار ۵: ۲۱۷. [۳] نهج البلاغه، خطبه ی ۱. [۴] خصال: ۲۰۴. در این مورد بنگرید: توحید الامامیه: ۲۷۱ - ۲۷۰. [۵] بحارالانوار ۷۷: ۱۴۲. و مضمون آن، به الفاظ دیگر، در: بحارالانوار ۱۱: ۶۶ و ۸۱: ۱۸۸، ۱۴: ۴۶۴، ۶۹ و ۱۹۵. [۶] بحارالانوار ۱۱: ۵۹ و ۷۲: ۴۹. [۷] شرح غرر الحکم ۴: ۵۵۲. [۸] شرح غرر ۴: ۳۹۹. [۹] شرح غرر ۳: ۱۳۲. [۱۰] شرح غرر ۲: ۵۲۷. [۱۱] بنگرید: بحارالانوار ۳۲۴ - ۱۲: ۲۴۲. [۱۲] خصال، صدوق ۲: ۳۹۹. ح ۱۰۸. [۱۳] بحارالانوار ۱۸: ۳۷۲ و مضمون آن: بحار ۱۸: ۳۷۴ و ۳۸: ۱۰۵. [۱۴] بحار ۱۸: ۳۷۲. [۱۵] بحار ۱۸: ۳۷۳ و ۳۸ و ۱۰۴. [۱۶] بحارالانوار ۳۸: ۱۱۴. [۱۷] بحار ۳۶: ۱۶۰ و ۳۷: ۲۹۲. [۱۸] نحل ۹۱. [۱۹] بحار ۳۶: ۸۱، و همین مضمون در: بحار ۳۶: ۱۴۹، از تفسیر عیاشی. [۲۰] تفسیر قمی ۳۹۰ - ۱: ۳۸۹، بحارالانوار ۳۶: ۱۷۰. [۲۱] بحارالانوار ۴۰۰ - ۱۸: ۳۹۹. [۲۲] ملک ۲. [۲۳] بقره ۱۵۵. [۲۴] انفال ۲۸. [۲۵] بحارالانوار، علامه مجلسی، ۴۴: ۲۷۳ و ۲۷۴ ح ۱) بنگرید به: احتجاج طبرسی: ۲۴۳ - علل الشرایع ۱: ۲۳۰ باب ۱۷۷، رقم ۱ - کمال الدین ۲: ۱۸۴. [۲۶] خصال صدوق ۲: ۳۶۴، باب السبعه ح ۵۸.